

تاریخی پرطمطراق از فرمانروایی مغول در ایران تأملات معرفت‌شناسانه دربارهٔ یک چاپ انتقادی از تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار اثر و صّاف

جو دیت فیفر

ترجمهٔ محمدحسین حیدریان*

چکیده

این مقاله به بررسی کتاب تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار معروف به تاریخ و صّاف می‌پردازد؛ اثری که به قلم شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله و صّاف در دوره ایلخانی نوشته شده و قصد ادامه دادن تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عظاملک جوینی را داشته است. تاریخ و صّاف حوادث ۶۵۵ تا ۷۲۸ ه.ق دوره ایلخانی از هولاکو خان تا اواسط حکمرانی نبیرهٔ او ابوسعید را شامل می‌شود؛ حکومتی که محدوده بین رود فرات تا آمودریا را فراگرفته بود و بعد از ابوسعید تجزیه و نابود شد. و صّاف در این اثر اطلاعات تاریخی ارزشمند دیگری نیز در مورد مناطق دیگر از جمله خان‌های چین، حکمرانان هند، مملوک‌های مصر و حکومت‌های محلی ایران چون سلغریان فارس به دست می‌دهد و در نگارش مطالب کتابش مستقل از حامی خود رشیدالدین فضل‌الله که خود مورّخی بزرگ است عمل می‌کند. این کتاب تا قرن نوزدهم در مجالس عثمانی‌های تحصیل‌کرده و فرهیخته به فارسی خوانده می‌شد و جزء برنامهٔ تحصیلی و امتحانات دوره عالی زبان و ادبیات فارسی بود و شروح متعددی بر آن نوشته شد. همچنین محققان بزرگی چون هامر پورگشتال در اروپا پس از پی بردن به وجود این اثر و دست یافتن به آن عمر بر سر تصحیح و

ترجمه آن گذاشتند. مؤلف مقاله پس از بررسی کارهای انجام شده در مورد این اثر ارزشمند لزوم چاپی انتقادی از این اثر را توصیه می‌کند.

کلیدواژه: تجزیه‌الامصار، تاریخ و صاف، شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله و صاف، جودیت فیفر، هامر پورگشتال.

کتاب تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار (تقسیم سرزمینها و گذر ایام)، وقایع‌نامه‌ای فارسی از اوایل قرن چهاردهم، تألیف تاریخنگار و مباشر مالی دوره ایلخانی، شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله و صاف (زمان شکوفایی ۷۲۸ ق / ۱۳۲۸ م) است که تاریخ بخش اعظم دوره حکومت مغول در خاورمیانه را شامل می‌شود.^۱ تاریخ و صاف به‌رغم آنکه دوره نسبتاً کوتاه هفتاد ساله (۶۵۵-۷۲۸ ق / ۱۲۵۷-۱۳۲۸ م)^۲ را دربر می‌گیرد، بسیار مورد توجه قرار گرفته است: نزدیک به صد و شصت نسخه شناخته شده از تجزیه‌الامصار در کتابخانه‌های مختلف در سراسر جهان یافت می‌شود، بویژه با نسخه‌های دقیقی در هند و امپراطوری عثمانی، یعنی در حوزه‌هایی که فرم و سبک این اثر به طرز خاصی مورد ارزیابی و تحسین قرار می‌گرفت.^۳ شگفت نیست اگر اولین چاپ سنگی تاریخ و صاف در سال ۱۸۵۳ م در بمبئی بوده باشد.^۴ این چاپ سنگی و تجدید چاپ آن در ۱۹۵۹ م در تهران تنها نسخه کامل این اثر است که تاکنون چاپ شده است. اگرچه این اثر همواره مورد توجه بوده و ارزش آن به‌عنوان یک منبع تاریخی مورد اذعان قرار گرفته، با این حال هیچ چاپ انتقادی از تجزیه‌الامصار صورت نگرفته است.^۵ در این مقاله، امید بر آن است که با شرح تاریخ توجه و اقبال به این اثر، زمینه‌ای برای یک چاپ انتقادی از آن، که مدتها به تعویق افتاده است، فراهم گردد.^۶ بیشتر آنچه از مؤلف و اثر او می‌دانیم برگرفته از نوشته‌های خود اوست. و صاف قصد داشت تاریخ جهانگشای تألیف علاءالدین عظاملک جوینی (وفات ۶۸۱ ق / ۱۲۸۳ م) را ادامه دهد؛ کتاب اخیر در نقطه مهمی از تاریخ اسلام، یعنی مدت کوتاهی پیش از تاراج بغداد توسط مغولها در ۱۲۵۸/۶۵۶ خاتمه می‌یابد. و صاف نوشته‌های خود را چهار دهه پس از این وقایع آغاز کرد^۷ و اولین جلد اثر خود را در ۱۳ رجب ۷۵۲/۳، مارس ۱۳۰۳، کمی پیش از مرگ غازان خان، حاکم مغول، به او تقدیم کرد.^۸ تا سال ۱۳۱۲، و صاف سه جلد دیگر از تاریخ خود را کامل کرده و به برادر غازان خان و جانشین او، ایلخان محمد خدابنده اولجایتو (حکومت ۷۰۳-۷۱۶/۱۳۰۴-۱۳۱۶)،

دوره جدید، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۶ (پیاپی ۳۹)

تقدیم کرد. زبان فارسی زبان مادر سلطان نبود و او مجبور بود برای فهم مطالبی که برای وی خوانده می‌شد، بارها سؤال کند.^۹ با این حال، وصاف خلعت افتخاری و لقب محترمانه «وصاف الحضرة»، «مدّاح سلطان»، را دریافت کرد.^{۱۰} این مسئله اغلب در تأیید این نظر نقل می‌شود که فهم این اثر فوق‌العاده دشوار است.^{۱۱} بعداً به این موضوع بازخواهم گشت. پنجمین و آخرین جلد که به بیان وقایع و حوادث تا سال ۲۸/۷۲۸-۱۳۲۷ می‌پردازد، در طول حکومت ایلخان ابوسعید کامل شد. چنین به نظر می‌رسد که کتاب تجزیة الامصار تنها اثر عمده وصاف باشد.^{۱۲} پنج جلد اثر وصاف حکومت امرای ایلخانی را از رود فرات تا آمودریا و از دوره هولاکوخان تا اواسط حکومت نبیره او، ابوسعید، که آخرین حکمران مغول از نوادگان چنگیز در این منطقه تا پیش از تجزیة امپراطوری ایلخانیان پس از مرگ او در ۷۳۵ ق / ۱۳۳۶ م بود، را دربر می‌گیرد. وصاف علاوه بر آنچه در خاورمیانه درباره مغولان می‌توان یافت، اطلاعات فراوانی در موضوع‌های دیگر نیز به دست می‌دهد، مانند آنچه درباره خان‌های بزرگ معاصرش در چین،^{۱۳} جغتائیان در آسیای مرکزی،^{۱۴} سلاطین دهلی و دیگر حکمرانان در هند،^{۱۵} و سواحل شمال تنگه هرمز^{۱۶} آورده است، همچنان که اطلاعاتی درباره مملوک‌ها در مصر^{۱۷} و چندین سلسله محلی در ایران، از جمله سلغریان فارس،^{۱۸} لر^{۱۹}، کرمان،^{۲۰} موطن شبانکاره،^{۲۱} و دیگران ارائه می‌دهد. تاریخ وصاف در بسیاری از این موارد و دیگر موضوع‌ها حاوی اطلاعات منحصر به فردی است.^{۲۲} باید دانست که وصاف در نگارش مطالب خود، همواره مستقل از حامی خود و مورخ برجسته زمان، رشیدالدین، عمل می‌کند.^{۲۳}

تجزیة الامصار در عین حال که هم به لحاظ مرجعیت^{۲۴} و هم بنا به نظر مورخان بعدی، اساساً به عنوان یک اثر تاریخی شناخته و طبقه‌بندی می‌شود،^{۲۵} به دلیل ارزش ادبی‌اش نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.^{۲۶} در حقیقت، دوست دارم این نظر را مطرح کنم که کتاب تجزیة الامصار به دلیل ویژگیهای ادبی‌اش بود که چه از حیث اثری تاریخی به طور عام، و چه از حیث تاریخ ایران به طور خاص، این همه مخاطب نسبتاً فراوان یافت.^{۲۷} در واقع، خود وصاف به عنوان وصاف ادیب،^{۲۸} یعنی نویسنده و ادب‌دان، نیز شناخته می‌شود، همچنان که به عنوان وصاف مترسّل،^{۲۹} به معنی محرّر و منشی، اثر او دربردارنده نسخه تعداد زیادی از مراسلات واقعی است که بین ایلخانیان و حکمرانان زمان رد و بدل می‌شد، مراسلاتی که بیشتر آنها به زبان عربی است.^{۳۰}

همچنین این اثر شامل تعدادی رقعہ و رسالہ، اغلب با حال و هوای تمثیلی، دربارهٔ موضوع‌هایی همچون بازی چوگان،^{۳۱} تخته نرد و شطرنج،^{۳۲} اختلاف تقویم‌های قمری و شمسی،^{۳۳} یخ و برف،^{۳۴} علم عروضی،^{۳۵} نثر متصنّف و متکلف،^{۳۶} و اخلاق^{۳۷} است. مورد جالب دیگر، «رساله‌ای است دربارهٔ تمثیل‌هایی که کتاب وی به واسطهٔ آنها اعتبار و منزلتی بلند یافته است.»^{۳۸} همچنین رسالات دیگری دربارهٔ موضوع‌های متنوع دیگر دارد که بیشتر آنها هنوز هم نیازمند شناسایی،^{۳۹} مطالعه و نقد و بررسی^{۴۰} است. شیوهٔ برخورد چارلز ریو، فهرست‌نویس قرن نوزدهمی نسخه‌های خطی فارسی در موزهٔ بریتانیا، با این رقعہ‌های مکتوب و طبقه‌بندی آنها به عنوان «موارد پراکنده در موضوع بلاغت، و دیگر موارد بی‌ربط»^{۴۱} فقط نمونه‌ای است از گرایش پژوهشگران غربی به چگونگی تعبیر و توضیح کار و صاف، یعنی به عنوان یک اثر تاریخی - «تاریخ» به معنی گونه‌ای پژوهش که، پس از به وجود آمدن نقد تاریخی، دیگر فضای چندانی برای صنایع بدیعی، یا بحث و گفتار دربارهٔ آن، باقی نگذاشت.

به علاوه، این اثر دربرگیرندهٔ حجم قابل توجهی شعر هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی است، چه از خود و صاف و چه از دیگران. از آنجا که در این شعرها درصد بالایی از واژه‌های مغولی و ترکی به کار رفته،^{۴۲} اثر و صاف گنجینه‌ای شده است هم برای زبان‌شناسان و هم مورّخان. فهرست ضمیمه در چاپ سنگی بمبئی، تعداد زیاد تقریظ‌ها در نسخه‌های خطی، و وجود تعلیقات و شرح و تفسیرهای متعدد بر تاریخ و صاف نیز منعکس‌کنندهٔ حجم وسیع واژه‌های ترکی - مغولی است که در این کتاب آمده است. اما به علت عدم وجود یک چاپ منقّح از کتاب و صاف - یا از حواشی و تعلیقات آن - این حجم وسیع واژگان هنوز هم نیازمند بررسی و غربال‌گری است.^{۴۳}

از دید خود و صاف، بخش بزرگی از اهمیت کار او را احتمالاً باید در دستاوردهای ادبی‌اش جستجو کرد؛ چرا که وی اثر خویش را نمونهٔ اوج تلاش‌هایی می‌دید که زنجیره‌ای طولانی از «نویسندگان ادیب پیش از او» آغاز کرده بودند. کسانی را که وی از میان مورّخان نام می‌برد - عتبی^{۴۴} و جوینی^{۴۵} - اندکی است از فهرست طولانی سخنوران و نویسندگان ایرانی و عرب که و صاف، اگر نه به قصد تمجید، از آنان نام برده و در پی برتری بر آنها در مهارت‌هایشان بود؛ از جمله، عبدالحمید،^{۴۶} جاحظ،^{۴۷} و زمخسری،^{۴۸} همچنان که تعداد زیادی از دیگر علمای نحو و بلاغت و ادب هم.^{۴۹} حتی از عتبی «مورّخ» به دلیل ارزش ادبی کار او بیشتر نام می‌برد تا اهمیت محتوای تاریخی

اثرش. بنابراین، بی‌دلیل نیست که ملک‌الشعرای بهار، مؤلف تاریخ زبان و ادب فارسی، سبک‌شناسی، و صاف را اوج و «خاتم استادان نثر مصنوع» می‌داند.^{۵۰} خود و صاف به روشنی بیان می‌کند که وی در پی خلق اثری نمونه در ادب فارسی بوده است:

قصده از تسوید این بیاض صرفاً ثبت اخبار و آثار و ذکر اعلام و واقعات نیست [...] قصد و نظر [نویسنده] آن است که این کتاب مجموعه‌ای از صنایع علوم، فهرست بدایع فضائل، نمونه‌ی اسلوب فصاحت و قانون قالب‌های بلاغت باشد، [و اینکه] اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است در آن عرضه گردد، تا فضلا [...] بعد از تأمل وافی قضاوت کنند که این کتاب در فخامت بیان، تسلسل معانی، سحر سجع‌گویی، و افسون منابت زر و زیور عبارات، در میان عرب و عجم، سابقه ندارد.^{۵۱}

وصاف که از شماری چند از مؤلفان عربی‌نویس نسبتاً بلندآوازه نقل قول کرده و برای اثبات برتری خود از آثار آنها شاهد می‌آورد، به نوبه‌ی خویش مورد رقابت تعدادی از تاریخ‌نویسان تیموری، صفوی و عثمانی قرار گرفت.^{۵۲} او بویژه در امپراطوری عثمانی از مقبولیت فراوان و مداومی برخوردار گشت: سلطان محمد فاتح (۱۴۵۱-۱۴۸۱؛ ۱۴۴۴-۱۴۴۶)، امپراطور عثمانی در قرن پانزدهم، یک نسخه‌ی بسیار زیبا از این کتاب داشت که به مجموعه‌ی شخصی‌های (۱۷۷۴-۱۸۵۶)، مستشرق اتریشی، راه یافت، و اکنون جزء متعلقات کتابخانه‌ی ملی اوسترایخیش در وین است.^{۵۳} گفته می‌شود که امپراطور عثمانی در قرن شانزدهم، سلطان سلیم اول (حکومت ۱۵۱۲-۱۵۲۰)، که خود مؤلف مجموعه اشعاری به زبان فارسی است، چنان منزلتی برای وصاف قائل بود که وقتی در لشکرکشی به سوریه نسخه‌ی شخصی‌اش از کتاب وصاف مفقود گشت، کاتب تندنویسی را واداشت تا همه‌ی کتاب وصاف را در ۲۵ روز کتابت کند. این کاتب که درباره‌ی او می‌گفتند می‌تواند قرآن و دیوان حافظ را در هشت یا ده روز کتابت کند، نمی‌توانست بدون آنکه روحی پارسا بر او آشکار شده باشد، به چنین شاهکاری نائل شود.^{۵۴} سپس، محمد دفتری (وفات ۲۱/۹۲۷-۱۵۲۰)، شاعر، مورخ و از مقامات حکومتی، این اثر را در قرن شانزدهم به ترکی ترجمه کرد.^{۵۵}

کتاب وصاف همچنان تا قرن نوزدهم در محفل‌های عثمانی‌های تحصیل کرده و فرهیخته به زبان فارسی خوانده می‌شد: فهرست‌ها، حواشی و تقریظ‌هایی هم فراهم آمد تا زبان پیچیده و مغلق و غالباً مبالغه‌آمیز این اثر را توضیح دهد. از آن میان، شرح و

تفسیری است از بکتاج نظمی زاده حسین افندی (شکوفایی ۱۷۱۷/۱۱۳۰)^{۵۶} و تحشیه‌ای از ابوبکر بن رستم شروانی (شکوفایی ۱۷۲۶-۲۷/۱۱۳۹)^{۵۷}، که توسط احمد بن میرزا محمد بن حبیب نائلی افندی (۱۱۶۱-۱۱۰۴/۱۷۴۸-۱۶۹۳)^{۵۸} کامل شد. ابراهیم حنیف (شکوفایی ۱۱۷۴/۱۷۶۰)^{۵۹}، رسمی بن ابراهیم (وفات ۱۱۹۷/۱۷۸۳)^{۶۰}، احمد واصف افندی (وفات ۱۸۰۶)^{۶۱} و محمد عارف توفنچی باشی (وفات ۱۸۲۸/۱۲۴۳)^{۶۲} نیز حاشیه‌هایی بر کتاب وصاف نوشتند. نامک کمال (۱۸۴۰-۱۸۸۸)، شاعر و نمایشنامه‌نویس و روزنامه‌نگار عثمانی هم در ۱۸۸۴ رمانی درباره امیرنوروز مغول نوشت که به گفته صریح خودش، مبتنی بر تاریخ وصاف بود.^{۶۳} به علاوه، بر پایه گزارش‌های مستشرقان غربی در قرن نوزدهم، نام وصاف در صدر برنامه تحصیلی و امتحانات دوره عالی زبان و ادبیات فارسی در برنامه درسی و آموزشی کشور عثمانی قرار داشت، بویژه برای کارمندان دولت تا قرن ۱۹ و نیز در این قرن. در واقع، در این برنامه‌های تحصیلی و آموزشی، وصاف در حوزه تحصیل زبان و ادبیات فارسی همان جایگاهی را داشت که ابن خلدون در حوزه دانش تاریخ داشت. درباره شأن و منزلت وصاف در استانبول اوایل قرن ۱۹، هامر چنین نوشته است:

بررسی و مطالعه وصاف در قسطنطنیه برای فرهیختگان ترک، کمال مطالعات زبان فارسی برای آنهاست، مانند بررسی و مطالعه ابن خلدون که کمال تحصیل علم تاریخ و سیاست نزد آنهاست. اما با وجود این، مطالعه این کتاب با ملاحظاتی همراه است، و نیز با حواشی و فهرستهای ضمیمه‌ای که خود بر آن افزوده‌اند.^{۶۴}

بنابراین، خوانندگان عثمانی در طول قرن‌ها به دلایل مختلف مجذوب این کتاب شده و از آن الهام گرفته‌اند، و نیز لوازمی فراهم آورده‌اند - حواشی و فهرستها - تا آن را آسان و قابل فهم سازند.

علاقه و اشتیاق، در کنار دیگر اسباب و لوازم، مفسر و شارح اتریشی، جوزف فون هامر مستشرق (۱۷۷۴-۱۸۵۶)^{۶۵} را به سابلیم پورت [=باب عالی]* رساند؛ وی همان کسی است که در سال ۱۸۰۹ برای اولین بار وصاف را به خیل عظیمی از مخاطبان اروپایی معرفی کرد.^{۶۶} هامر سبک وصاف را به سبک مقامات حریری،^{۶۷} و دستاورد تاریخی او را به دستاورد مورخ فرانسوی، بوسوئه،^{۶۸} تشبیه کرد. از نظر هامر، حافظ،

*. مترجم

شاعر فارسی زبان قرن چهاردهم، بلندترین قله شعر فارسی است، و وصاف که معاصر او بود در فصاحت و بلاغت فارسی،^{۶۹} با صفت «بی نظیر در فن خطابه فارسی»،^{۷۰} همان جایگاه را دارد. از نظر وی، این کتاب که «مطمئناً دشوارترین کتاب برای اروپایی هاست، چون فهم آن نه تنها نیازمند داشتن دانش کافی از زبان فارسی و نیز زبان عربی است، بلکه نیازمند اطلاع دقیق از بسیاری علوم شرقی است»،^{۷۱} «برای آنکه به درستی فهم گردد، بسیار بیشتر از تاسیتوس و توسیدید نیازمند سختکوشی و بررسی و مطالعه است.»^{۷۲} اما این کتاب در زبان فارسی همان جایگاهی را دارد که کتاب مقامات حریری در زبان عربی دارد، و نمونه‌ای بی نظیر از صنایع بدیعی و بلاغت، و از نظر فارسی زبانان، نمونه‌ای بی نظیر از فن تاریخ نگاری است.^{۷۳}

در واقع، هامر در تاریخ ادبی خودش، *Geschichte der schönen Redekünste Persiens* (تاریخ هنرهای بلاغی ایرانیان)، علاوه بر «پنج نمونه ممتاز» (فردوسی، رومی [= مولوی]، سعدی، حافظ و جامی)، وصاف را نیز یکی از سرفصل‌های کتاب خود قرار می‌دهد، و بنابراین، فهرستی ارائه می‌دهد که تا اندازه‌ای متفاوت از فهرستی است که در ادبیات سنتی امروز، تدریس می‌شود و تنها شامل همان «پنج نمونه ممتاز»، بدون وصاف، است. از دیدگاه هامر، فردوسی نمونه برتر «عصر حماسه» در ادبیات فارسی است، رومی و سعدی آخرین اوج «دوره تصوف و اخلاقیات» هستند، حافظ و وصاف «برترین پایگاه در شکوفایی شعر و بلاغت فارسی» را دارند، و جامی نماینده «دوره رکود شعر فارسی»^{۷۴} است. بنابراین، هامر در اوج عرصه زبان و ادب فارسی، جایگاه استواری را به وصاف اختصاص می‌دهد.

وصاف تا پیش از آنکه هامر او را در معرض دید بسیاری از مخاطبان قرار دهد، در اروپا شناخته شده نبود.^{۷۵} پتی دولاکروا (۱۶۲۲-۱۶۹۵)، که برای نوشتن کتابش *Historie du grand Genghizcan* (تاریخ زندگی چنگیزخان بزرگ)، فهرستی طولانی از منابع فارسی و عربی مورد نیاز خود را فراهم کرده و نیز خود را به ترجمه بخش بزرگی از تاریخ رشیدالدین به فرانسوی واداشته بود،^{۷۶} در کتابشناسی خود، ذکری از وصاف و کتاب او به میان نیاورد.^{۷۷} به همین سان، در بلات (۱۶۹۵-۱۶۲۵)، یکی از معدود مستشرقان اولیه که در اثر خود به نام *Bibliothèque Orientale* (کتابخانه شرقی)، به طور گسترده‌ای از منابع تاریخی به زبان فارسی استفاده کرد، تا آنجا که حتی از این نظر مورد سرزنش همکارش، دوگوین (۱۸۰۰-۱۷۲۱)،^{۷۸} قرار گرفت، در واقع،

عمدتاً از مورخان بعدی مانند میرخواند و خواندمیر به عنوان منابع و مراجع خود دربارهٔ ایران دورهٔ ایلخانیان بهره برده است، و «وصاف» را اساساً به عنوان یک ادیب می‌شناخته است، نه یک مورخ.^{۷۹}

دوهزون (۱۷۷۹-۱۸۵۱) بود که پیش از فراهم آمدن چاپ سنگی بمبئی، به طور گسترده از اثر وصاف استفاده کرد.^{۸۰} اما به یک معنا، تجزیه‌الامصار به واقع کشف هامر (۱۷۷۴-۱۸۵۶) بود که آن را در اروپا در دسترس همگان قرار داد. آشنایی هامر با این اثر احتمالاً ضمن اقامتش در استانبول و از راه تماس با همکاران عثمانی اش صورت گرفته بود، یعنی کسانی که، چنان که گفته شد، وصاف را برای آمادگی شرکت در امتحان زبان و ادبیات فارسی کاملاً فرا می‌گرفتند. هامر یک نسخه از این اثر را برای خودش فراهم کرد، به همراه نسخه‌ای از فهرست ترکی عثمانی از نظمی‌زاده، و نسخه‌ای از شرح ترکی و عثمانی از نائلی. او «یک رونوشت بسیار زیبای کتابت شده از نسخهٔ اصلی را به قیمت ۲۵۰ غروش، و شرح و فهرست آن را نیز با هم به همان قیمت»^{۸۱} خریداری کرد. مژرها و نقش‌ها نشان می‌دهند که نسخهٔ زیبای تذهیب شده‌ای که بعدها فلوگل آن را یک «نسخهٔ خطی باشکوه» (Prachtcodex) نامید، اساساً برای محمد فاتح (حکومت ۱۴۵۱-۱۴۸۱؛ ۱۴۴۴-۱۴۴۶)، سلطان عثمانی، کتابت شده بود.^{۸۲} هامر تلاش کرد تا برخی از زیباییهای این نسخهٔ خطی تذهیب شده را، که صفحات عربی آن همه اعراب‌گذاری شده و عنوانهای اصلی و فرعی کتاب به رنگ قرمز و طلایی نوشته شده است، در تصحیح خودش لحاظ کند. وی با استفاده از حروف چاپی خط تعلیق که بویژه در چنین موقعیتی برای "K.K. Hof-und Staatsdruckerei" در وین ساخته شده،^{۸۳} و با کمک فهرست لغت نظمی‌زاده و شرح و وصاف نائلی، اولین جلد از پنج جلد اثر وصاف را در سال ۱۸۵۴ م چاپ و به آلمانی ترجمه کرد.^{۸۴}

متأسفانه، هامر هیچ اشاره نمی‌کند که آیا این چاپ را فقط بر مبنای نسخهٔ خودش آماده کرده یا اینکه از دو نسخهٔ خطی دیگر که در زمان وی در وین موجود بود نیز استفاده کرده است. چنین به نظر می‌رسد که وی دست کم از یک نسخهٔ دیگر نیز استفاده کرده باشد:^{۸۵} در حالی که متن فارسی هیچ ضائمی دربر ندارد، ترجمهٔ آلمانی آن دارای زیرنویس است. هامر در یکی از زیرنویس‌ها به مغایرت موجود بین «دو نسخه» در ترجمهٔ عنوان کتاب اشاره می‌کند، اما از مشخصات نسخهٔ اضافی مورد نظر ذکر به میان نمی‌آورد.^{۸۶}

حدود یک دهه پس از آشنایی هامر با کتاب وصاف، به نظر می‌رسد که وی تنها بخشهایی از آن را خوانده باشد، زیرا بعضی از اطلاعاتی که وی در *Geschichte der schönen Redekünste Persiens* (۱۸۱۸) می‌دهد، متناقض است با آنچه از خود کتاب برمی‌آید.^{۸۷} از سوی دیگر، زمانی که سرانجام هامر ترجمه تجزیه‌الامصار را آغاز کرد، دقیقاً شیوه وصاف را دنبال کرد، یعنی شعر را به شعر ترجمه کرد، نثر آهنگین (سجع) را با بندهای شعری متجانس از نظر آوایی، و نثر ظریف موزون کتاب را به آنچه در اوج دوره رمانتیسم آلمانی نثر روشن و موزون خوانده می‌شد، برگرداند.^{۸۸}

مرگ هامر مانع از چاپ چهار جلد دیگر کتاب شد، و آنچه وی از زیبایی و دقت و انسجام در این کتاب دیده بود به زودی پس از آنکه کشف رمانتیک جهان شرق دوران اوج خود را پشت سر گذاشت، اهمیت خود را از دست داد: این کتاب که در آغاز به دلیل زبان پیچیده و تکلف و تصنع بیش از حد آن شناخته شده بود، در ارزیابی‌های بیشتر از طرف بسیاری از پژوهشگران اروپایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از این اثر، به یک اتفاق نظر در رد و انکار آن منجر شد. بنابراین، چارلز ریو، کتابدار نسخه‌های خطی شرقی در موزه بریتانیا و مؤلف فهرست آنها، در سال ۱۸۷۹ م چنین گفته است:

تاریخ وصاف... حاوی گزارشی معتبر از یک دوره تاریخی مهم است، اما از ارزش بی‌چون و چرای آن، تا اندازه‌ای به دلیل شیوه نگارش و تنظیم آن، و بیشتر به دلیل تصنع فوق‌العاده و اطناب ممل در سبک آن، کاسته شده است. متأسفانه، این کتاب به عنوان الگویی برای تألیفات تاریخی بعدی در ایران قرار داده شد که تأثیر زیانباری هم بر آثار پس از خود به جا گذاشت.^{۸۹}

ریو، که تنها یک نمونه از ارزیابی‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستمی از اثر وصاف است،^{۹۰} در کتاب تأثیرگذار تاریخ ادبیات ایران (*Literary History of Persia*) از ای. جی. براون، پژوهاکی چنین می‌یابد:

اگر اثر مؤلف مورد بحث کم ارزش‌تر از یک منبع معتبر و اساسی درباره دوره‌ای (۱۲۵۷-۱۳۲۸) بود که وی بدان پرداخته است، به راحتی می‌توانستیم مؤلف را معذور بدانیم، اما در واقع، این اثر همان قدر که اهمیت دارد، غیرقابل خواندن هم است.^{۹۱}

سی. ای. استوری که اعتبار و نظر وی کمتر از ریو و براون نیست قضاوت این دو را دنبال کرده و گزارش وصاف را به عنوان «یک تاریخ مغلق و ملال‌آور امپراطوری مغول

در ایران و بعضی فرمانروایان معاصر از ۱۲۵۸/۶۵۶ تا ۱۳۱۳/۷۱۲...» رد کرده و کنار می‌گذارد.^{۹۲} نظر و قضاوت براون و استوری تأثیرات گوناگون و فزاینده‌ای داشت، و تصویری که آنها ارائه کردند هنوز در حوزه پژوهش انگلیسی‌زبان‌ها باقی است.^{۹۳} تقریباً یک قرن پس از ریو، یان ریپکا و صاف را به دلیل گرایش افراطی به استفاده از زبان عربی، گزافه‌گویی بی‌در و پیکر، تکلف و تصنع و اطناب‌های طاقت‌فرسایی که [با آنها] زبان‌های بسیاری به نثر فارسی وارد کرد، و تأثیر طولانی بدی بر آن گذاشت» سرزنش می‌کند، اگرچه همین نویسنده اذعان دارد «که از نقطه نظر کاربردی، اثر تاریخی وی دربردارنده مقادیر معتناهی از اطلاعات فوق‌العاده ارزشمند است.»^{۹۴}

فحوای همه این گفته‌ها یک چیز است و آن اینکه این کتاب هم فوق‌العاده سودمند است و هم فوق‌العاده پیچیده و دشوار برای مطالعه.^{۹۵} بر پایه دقت و توجه نسبتاً پرشوری که این کتاب در طول زمان به خود جلب کرده و کوششهایی که برای فهم آن به کار گرفته شده است، کوششهایی که در تألیف شروح و فرهنگ لغت‌ها خود را نشان داده است، و با در نظر گرفتن اینکه دیگر تواریخ به زبان فارسی مربوط به آن دوره بارها چاپ و / یا ترجمه شده‌اند، ممکن است در تعلیل تصمیم به چاپ یا عدم چاپ و چگونگی چاپ این اثر، عمدتاً براساس سلیقه یا عدم سلیقه افراد، راه به جایی نبریم. در واقع، چنین به نظر می‌رسد که گویی اراده یک چاپ انتقادی از تجزیه‌الامصار تا امروز به همان اندازه که مربوط به تعداد زیاد نسخه‌های خطی موجود از این کتاب است، به علایق شخصی - و جمعی - نیز مربوط می‌شود، و نیز به این باور که «سبک شکوفا»ی و صاف در نگارش این اثر برای موضوع تاریخنگاری نامناسب است.^{۹۶} اما از سوی دیگر، محتوای تاریخی اثر، استقلال در نگارش آن و وجود بسیاری اطلاعات بی‌نظیر که در هیچ جای دیگری نمی‌توان یافت، همواره مورد تشخیص و تصدیق قرار گرفته است. به همین دلیل است که در سال ۱۹۶۳، عبدالمحمد آیتی، دانش‌پژوه ایرانی، با سر راست کردن زبان متن، حذف تقریباً همه اشعار اضافی و خلاصه کردن متن، بدون الزاماً حذف همه موارد شعر و نثر عربی، نسخه ساده‌شده‌ای از آن تهیه و ارائه کرد.^{۹۷} نقایص این‌گونه ساده‌سازی آشکار است: موارد حذف آیتی شامل چندین نامه طولانی به زبان عربی می‌شود که نمونه‌های کمیابی از مدارک متعلق به این دوره هستند. مطالعه دقیق و مقایسه یکی از این نامه‌ها با نسخه دیگر آن در وقایع‌نامه مملوک زبدة الفکره از بیبرس منصور (وفات ۱۳۲۵/۷۲۵) روشن می‌سازد که دقت و صحت اسناد

باقی مانده در منابع روایی، دست کم، در این نمونه مشخص، بسیار بالاست؛ چرا که نسخه‌های این نامه در هر دو منبع مختلف - که در قلمروهای متخاصم نوشته شده‌اند - تقریباً به طور کامل یکسان هستند.^{۹۸} نامه‌های دیگری هم که در کتاب و صاف است، ممکن است اساساً در هیچ منبعی باقی نمانده باشد.^{۹۹} در حالی که صلاحیت آیتی اثر و صاف را در دسترس مخاطبان گسترده‌تری قرار داده است، این کار، همان طور که خود آیتی نیز براحتی می‌پذیرد، به هیچ وجه جایگزین یک چاپ انتقادی از نسخه‌ی اساس به حساب نمی‌آید.

این سه عامل - پذیرشی که این اثر طی چندین قرن یافته است، اهمیت آن به عنوان منبع اطلاعات تاریخی، فرهنگی و ادبی و ارزشی که به حق به عنوان سرمشق نویسندگان بعدی و نیز به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های ادب فارسی یافته است - چاپ این اثر را موجه می‌سازد، صرف نظر از تغییر سلیقه خوانندگان، چه در گذشته و چه اکنون. آگاه شدن از انگیزه‌هایی که پشت اظهارنظرها درباره‌ی پیچیدگی یا نامناسب بودن زبان و صاف نهفته است و روشن ساختن آنها می‌تواند بی‌میلی دانش‌پژوهان را در استفاده از این اثر برطرف سازد، به این امید که این کار ترغیبی باشد برای چاپ یک تصحیح انتقادی از این اثر.

جای خوشبختی است که اکنون نسخه‌ای به خط مؤلف از جلد چهارم این کتاب (نسخه‌ی نوروعثمانیه ۳۲۰۷، رونوشت در ۱۳۱۲/۷۱۱)، و چندین نسخه‌ی اولیه‌ی ممتاز که در کتابخانه‌های گوناگون پراکنده هستند، در دست داریم.^{۱۰۰} وظیفه‌ی تحقیق در این نسخه‌ها، تعیین اینکه کدام مجموعه از رونوشت‌ها موجود است، و تصمیم درباره‌ی اینکه کدام یک از آنها باید به عنوان نسخه‌ی اساس یک تصحیح انتقادی در نظر گرفته شود، بخشی از طرحی است که هنوز باید صورت گیرد.^{۱۰۱} مقاله‌ی حاضر کوششی است برای جلب توجه مجدد به اثری که، به رغم دشواریهایش، شایسته است چاپ گردد. این کار نیازمند تلاش مشترک گروهی از متخصصان در حوزه‌های مختلف است که با یک چاپ انتقادی، تاریخ و صاف را قابل استفاده همگان سازد.

بعدالتحریر: از زمان برگزاری همایشی که این مقاله در آن ارائه شد، مراحل کارهای کامپیوتری و چاپ ترجمه‌ی آلمانی هنوز چاپ نشده‌ی هامر از جلد‌های دوم تا پنجم تجزیة الامصار، که نسخه‌ای از دست‌نوشته اصلی و نیز نسخه‌ی تایپ شده‌ی آن در بایگانی فرهنگستان علوم اتریش موجود است، در مؤسسه مطالعات ایرانی در وین و تحت

نظارت دکتر سیبایل ونکر در حال انجام است. این طرح تحقیقی هنوز در جریان است، و مطمئناً باید منتظر نتایج آن ماند. نگاه کنید به:

[http://www.oeaw.ac.at/iran/\(under "Projekte"\)](http://www.oeaw.ac.at/iran/(under%20\).

پی‌نوشت‌ها

* می‌خواهم از نوزت کیا، مدیر کتابخانه سلیمانیه در استانبول، برای اجازه دیدن نسخه‌هایی که برای تهیه این مقاله استفاده شده است تشکر کنم؛ و نیز برای راهنمایی‌های سخاوتمندانه و همیشگی او. همچنین خود را و امدار کتابخانه RIFIAS در دانشگاه ایندیانا در بلومینگتون می‌دانم، برای فراهم آوردن امکان دسترسی به میکروفیلم نسخه هامر از وصاف، که اکنون در وین نگهداری می‌شود؛ و نیز مدیون مارلیز صالح، دستیار کتابشناس در دانشگاه مرکز اسناد خاورمیانه‌ای شیکاگو که با لطف به موقع خود تصویر چندین چاپ سنگی از اثر وصاف را که در کتابخانه‌های پژوهشی آمریکای شمالی نگهداری می‌شود برایم فراهم کرد. - نقل قول عنوان این مقاله برگرفته است از Storey 1927-, vol. I, 267.

1. On Vaṣṣāf, see Rieu 1879, vol. 162; Huart 1913-36, 1133; Merçil 1984.
2. 655.1257 (Vaṣṣāf 1269/1853, 10) is the first and 728/1327-28 (e.g., Blochet 1905-34, vol. 1. 282) the last given date in any known and carefully catalogued manuscript of the work; see also Rieu 1879, vol. 1, 161; Storey/Bregel 1972, vol. 2, 769-775.

۳. نگاه کنید به Storey/Bregel 1972, vol. 2, 769-774. نویسنده این مقاله در حدود یک دوجین رونوشت در فهرستهای نسخ خطی چاپ هند از زمان چاپ Storey/Bregel در ۱۹۷۲ را نشان کرده است. بسیاری از اینها رونوشت‌های قرن نوزدهمی هستند. - در حالی که هنوز می‌توان درباره تاریخ میراث چنگیزی در قلمرو عثمانی و مغول مطلب نوشت، این مقاله نشان می‌دهد که پذیرش زیباشناختی اثر وصاف بویژه در امپراطوری عثمانی بسیار عمیق بوده است. نیز نگاه کنید به Pfeiffer 2003, chapter iv.ii.c., درباره تأثیر و نفوذ این اثر بویژه در سنت تاریخ‌نگاری فارسی.

۴. Vaṣṣāf 1269/1853. درباره خطاطی که چاپ سنگی بمبئی را تهیه کرد، حاجی محمد ابراهیم معروف به آقا، نگاه کنید به دیوان بیگی شیرازی - ۱۳۶۴/۱۹۸۵، جلد ۲، صص ۱۰۲۰-۱۰۲۲.

۵. انتشار دوباره چاپ سنگی بمبئی در ۱۹۵۹/۱۳۳۸ در تهران در تیراژ ۱۰۰۰ نسخه صورت گرفت و اکنون در بازار کتاب ایران یافت نمی‌شود. این چاپ ۷۰۸ صفحه قطع رحلی دارد، به همراه یک فهرست (فهرنگ وصاف؛ ۶۵۷-۷۰۸)، ولی خود کتاب فاقد فهرست مطالب است. در سال ۱۸۵۶، جوزف فون هامر اولین جلد از پنج جلد اثر وصاف را چاپ و به آلمانی ترجمه کرد. مرگ هامر مانع از آن شد که وی جلد‌های دیگر را که در حال آماده کردن آنها برای چاپ بود و اکنون در NachlaB متعلق به هامر در وین نگهداری می‌شوند، چاپ کند؛ نگاه کنید به Chagatai ۱۹۹۷، که چاپ عکسی تصویر اول کتاب و صفحه

اول ترجمه آلمانی جلد دوم اثر وصاف به خط هامر را دربر دارد (نسخه Schloss Hainfeld). در سال ۱۸۹۷، چاپ سنگی دیگری از جلد اول در تبریز (?) صورت گرفت (که بیشتر از آنچه چاپ ۱۸۵۳ بمبئی و چاپ ۱۸۵۶ هامر با یکدیگر اختلاف داشته باشند، آن چاپ تبریز با این دو اختلاف داشت). به علاوه، چاپ دیگری در سال ۱۹۱۴ (۳۲۵ صفحه، بدون ذکر محل چاپ، که رؤیت نشد) و یک چاپ سنگی از جلد اول در سال ۱۹۲۹ در لاهور توسط محمد اقبال (با حذف بسیاری از اشعار) وجود دارد. همه اینها در حالی که حاکی از پذیرش همچنان مستمر این اثر است، باید به عنوان استمرار نسخه‌نویسی در شکل چاپی اثر نگریسته شوند، ولی هیچ کدام به معنای دقیق کلمه، «چاپ» محسوب نمی‌شوند. در ص ۷۷۳ از جلد دوم Storey/Bregel ۱۹۷۲، تعداد دیگری از چاپهای این اثر، احتمالاً به همان شیوه، ذکر شده است. من توانسته‌ام هیچ کدام از موارد اخیر را ردیابی کرده و ببینم. درباره اثر وصاف به عنوان یک منبع تاریخی، به عنوان مثال، نگاه کنید به:

Flügel 1865, vol. 2, 188; Jahn 1963, 202

6. Vaṣṣāf 1269/1853, 6. On Juvaynī, see Flügel 1865, vol. 2, 178; Barthold 1913-1936; Barthold/Boyle 1965. The Jahān-gushāy has been translated by J. A. Boyle under the title Genghis Khan. The History of the World-Conqueror by 'Ala-ad-Din 'Ata Malik Juvaini. Seattle: University of Washington Press: 1997 [1958].

7. Vaṣṣāf 1269/1853, 6.

8. Vaṣṣāf 1269/1853, lines 10-11.

9. Vaṣṣāf 1269.1853, 544-549.

۱۰. وصاف، پس از اینکه این عنوان به او اعطا شد، بارها خود را «وصاف الحضرة» خوانده است؛ به عنوان مثال، نگاه کنید به Vaṣṣāf 1269/1853, 646, line 7. نیز نگاه کنید به Rieu 1879, vol. 1, 162.

11. See, e. g., Rieu 1879, vol. 1, 162.

۱۲. برای چندین نمونه کوچک‌تر از «نثر مغلق» به قلم وصاف - که بعضی از آنها ظاهراً به طور مستقل از تاریخ وی استخراج شده است - نگاه کنید به Storey 1990, 245. Merlilil (1948, 233b) با قید ملاحظاتی «رساله اخلاق السلطنة» را به وصاف نسبت می‌دهد، رساله‌ای که در ۷۰۹-۷۱۰ ق / ۱۳۰۹-۱۳۱۱ م تألیف شد، و سه نسخه از آن در تهران موجود است (نگاه کنید به منزوی ۱۳۰۵-۱۳۴۸ ق / ۱۹۲۶-۱۹۶۹/۱۹۷۰ م، جلد ۱۶، ص ۲۲۳؛ شماره‌های ۵۶۸، ۴۰۲۳، ۵۳۰۷ در فهرست). باید تحقیق کرد که آیا و تا چه اندازه این رساله با رساله «اخلاق السلطنة فی الاحوال و الازمنة» که به ایلخان اولجایتو خدابنده (وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۹۸-۴۸۴) تقدیم شده، یکسان است؛ و نیز رساله‌های دیگری از این دست که با تاریخ درآمیخته است، همچون «تذکار [یا تذکار] الاخلاق» (برای مورد اخیر، نگاه کنید به Ashraf 1965, vol. I, 181 دیگر قطعه‌ها به سبک آینه‌هایی برای شهریاران را در صفحات ۲۸۱ و ۳۳۹ از تجزیه‌الامصار، و یک «ترجمه النصایح» به قلم وصاف (مورخ ۱۲/۷۱۱-۱۳۱۱) می‌توان یافت که در بخش شرح حال نویسنده به قلم خودش در جلد چهارم ضمیمه شده است؛ نگاه کنید به دانش‌پژوه، ۱۳۴۸-۱۹۶۹، ص ۴۱. او همچنین نامه‌های مختلفی نوشت، از جمله نامه‌ای خطاب به

- قطب‌الدین شیرازی که معاصر وی بود (وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۵۰۸). توجه داشته باشید که در ادبیات انشانویسی در آن دوره، همچون دستورالکاتب نخجوانی، ذکری از وصاف به عنوان نویسنده هیچ یک از نامه‌های آن کتاب نرفته است. وصاف همچنین تعدادی شعر سرود که در تاریخش آورده است، و آنها را با تخلص خویش (اسم مستعار) شرف ثبت کرده، که بخشی از نام او، شرف‌الدین (شکوه و سربلندی دین)، هم است. نگاه کنید به هدایت ۱۹۶۱/۱۳۴۰، ص ۱۴۴۸. برای مجموعه اشعار منتسب به وی توسط d'Herberlot، نگاه کنید به زیر.
۱۳. نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۵۰۸-۴۹۸، قطعه‌ای که عمدتاً مربوط به ارسال هیئتهای نمایندگی ایلخانیان به چین است.
14. Vaṣṣāf 1269/1853, 580-81; see also Kempiners 1988.
۱۵. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۳۰۹-۳۱۳، ۵۲۶-۵۳۲ و ۶۴۶-۶۵۰. نیز نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۳۰۹-۳۰۰، برای مکاتبه به عربی بین ملک فخرالدین احمد بن ابراهیم و سلطان علی بن هزیرالدین مؤید، به تاریخ ۱۳۰۱/۷۰۰-۱۳۰۰، و گزارش وصاف از فتح معبد بودایی سومنات (صص ۴۴۷-۴۴۹).
۱۶. بنابراین، باید به دنبال مدخلی طولانی درباره جزیره قیز (کیش)، بانو قیصر و شهر سیراف بود، که بر طبق اثر وصاف، به طور سنتی بخشی از سرزمینهای هند و سند محسوب می‌شد، جایی که در روزگار وی به قلمرو فارس تعلق داشت. درباره بانو قیصر، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۱۶۹-۱۷۷؛ درباره هرمز، صص ۲۹۶-۳۰۰. نیز نگاه کنید به Ouseley 1846, 232-35.
۱۷. جدا از شواهد مستندی که در سراسر کتاب به شکل رونوشت مکاتبات بین ایلخان‌ها و سلاطین مملوک (به عربی) پراکنده است، مدخل خاصی درباره «احوال ملوک مصر» وجود دارد که شامل یک قصیده بلند به عربی (صص ۳۲۵-۳۵۴) و نیز یک «فتیحه‌نامه» به تاریخ ۹۲/۶۹۱-۱۲۹۱ (ص ۳۵۴) است. درباره دیگر گزارشهایی که مشخصاً به روابط ملوک ایلخانی مربوط می‌شود، نگاه کنید به صص ۳۵۸-۳۵۰؛ ۳۷۳-۳۸۲؛ ۴۰۹-۴۱۳؛ ۵۳۲-۵۳۷؛ ۵۵۲-۵۵۴.
۱۸. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۱۴۹-۱۵۱؛ ۱۹۰.
۱۹. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۲۴۹-۲۵۶.
۲۰. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۲۸۵-۲۹۵، ۴۲۵-۴۳۴.
۲۱. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۲۱-۴۲۵ (صفحات ۴۲۳-۴۲۶ از چاپ تهران که در این مقاله به آنها مراجعه شده است، وارونه شده‌اند).
۲۲. بنابراین، وصاف (۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۳۸۳-۳۸۴) متن کتیبه‌ای (به عربی) را از مجتمع ابواب البرغان خان در تبریز به دست می‌دهد، که از نظر من گواه منحصر به فردی از سرلوحه یادبود است، چرا که خود آن مجتمع دیرزمانی است که به تلی از خاک و خُل تبدیل شده است. از دیگر اطلاعات تاریخی چشمگیر و بالقوه بی‌نظیر می‌توان به فهرستهای مالیات جمع‌آوری شده در روزگار وصاف در مناطق معین اشاره کرد، به همراه یک دفتر مالیاتی از زمان هارون الرشید (وفات ۸۰۹/۱۹۳) از «بیت المال لحضرت الخلیفة الرشیدیة هارون بن محمد الخلیفة» با یک جدول مالیاتی ضمیمه مربوط به سالهای پس از

- ۸۲۰-۸۱۹/۲۰۴. برگرفته از «اخبار قدامة بن جعفر بن قدامة»، و جدول مالیاتی دیگری به تاریخ ۹۱۵/۳۰۳-۹۱۶، که وصاف به دلیل جایگاهش در حکومت ایلخانیان احتمالاً به همه آنها دسترسی داشته است. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۴۳-۴۴۴. نیز نگاه کنید به بخش مفصل درباره عرضه پول کاغذی در ایران، و دلایل عدم رواج آن، صص ۲۷۱-۲۷۶، و یک نمودار اخترشناسی و طالع‌بینی به عنوان شرح و تفسیر شکست ایلخانیان در برابر مملوک‌ها (صص ۳۵۶-۳۵۹).
۲۳. الیوت (۷۷-۱۸۶۸، جلد ۳، ص ۶؛ ص ۲۴) اظهار کرده است که در فصلی از جامع‌التواریخ درباره سلطان‌نشین دهلی، رشیدالدین چندین بار از گزارش وصاف رونویسی کرده است. اینکه این مطلب تا چه اندازه دقیق بوده و صحت داشته باشد نیازمند بررسی خاص خودش است. درباره استقلال وصاف از رشیدالدین، نگاه کنید به Barthold 1968, 49.
۲۴. نگاه کنید به دیباچه وصاف؛ ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۶. وصاف، به هنگام توصیف شرفیابی‌اش به حضور ایلخان اولجایتو، اثر خود را «کتاب تاریخ» می‌نامد؛ (ص ۵۴۴، سطر ۹)؛ و «تاریخ وصاف» (ص ۵۵۱، سطر ۲۳).
۲۵. نمونه‌ها فراوان است؛ طبقه‌بندی اثر وصاف در میان آثار تاریخی در منابع و فهرستهایی که در سراسر این مقاله از آنها نقل قول شده، گویای این امر است.
26. Ouseley 1846, 230.
۲۷. من از روی تعداد نسبتاً فراوان نسخه‌های موجود از این اثر در کتابخانه‌های سراسر جهان، پذیرش و مقبولیت گسترده آن را نتیجه‌گیری می‌کنم؛ درباره ارقام مقایسه‌ای، نگاه کنید به Storey/Bregel, Persidskaia Literatura 1972.
۲۸. بهار ۱۹۵۸-۵۹/۱۳۳۷، جلد ۳، صص ۱۰۰، ۱۰۳.
۲۹. هدایت وصاف را «تاج الفضلاء و المترسلین» می‌نامد؛ ۱۹۶۱/۱۳۴۰، ص ۱۴۴۸.
۳۰. این رونوشت‌ها شامل نامه‌ای است از هولاکو (وفات ۱۲۶۵/۶۶۳) به حکمران ایوبی سوریه، الملک الناصر [یوسف] سیف‌الدین ابن یغمور (حکومت ۶۳۴-۶۵۹/۶۰-۱۲۶۱-۳۶-۱۲۳۷)؛ وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۳-۴۴، و پاسخ آن؛ صص ۴۴-۴۵. به نظر من، وصاف اولین شاهد این مکاتبه بوده است، که ظاهراً به دنبال آن، همراه با تغییرات زیادی توسط مقریزی (Eddé 1999, 172, fn.300) و ابن عربشاه (d'Ohsson 1852, vol.3, 303-305, fn. 4) نقل شد، و توسط آقسرائی (در نسخه عربی ۱۹۱۳-۱۱۸؛ درباره خطبه (وعظ جمعه)‌ای که به مناسبت جلوس اولجایتو خدابنده به تخت سلطنت ایلخانیان قرائت شد، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۵۹-۴۶۱. نیز نگاه کنید به هولت (۱۹۶۸) و مطالعات اخیر الوش (۱۹۹۱) درباره مکاتبات ایلخانی - مملوک، یعنی کسانی که شواهد وصاف درباره مشاجرات آنها بسیار اساسی است.
۳۱. نگاه کنید به مقاله گوی و چوگان؛ وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۵۵۱-۵۵۲.

۳۲. درباره احوال الترد و الشطنج، نگاه کنید به اشرف ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۱۸۰.
۳۳. درباره «رسالة في اختلاف التواريخ» که رساله‌ای بسیار جالب توجه است، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۰۲-۴۰۴. همان طور که وصاف به روشنی بیان می‌کند، وی این رساله را - به فارسی - در تاریخ خود گنجانده است تا نه تنها درباره اختلاف زمانی ۹ ساله این تقویمهای قمری و شمسی مسلمانان توضیح دهد، بلکه اختلاف محاسبات گاه‌شماری در بغداد و بقیه قلمرو ایلخانیان را بیان کند، یعنی در قلمروی که یک منطقه از آن براساس تقویم قمری سال را ۷۰۱ و منطقه‌ای دیگر سال را ۷۰۲ به حساب می‌آوردند. وقتی که وصاف این موضوع را با علمای دیوان در میان گذاشت، آنها چنین گفتند که [منجم و وزیر بویه‌ای] ابواسحاق الصابی (وفات ۹۹۴/۳۸۴) نیز رساله‌ای در موضوعی مشابه در زمان حکومت خلیفه المطیع لله برای سالهای ۳۵۱/۳۵۰ نوشته بوده است. وصاف با تطبیق متن به زمان خویش، خلاصه‌ای از آن رساله را به فارسی آورده است (بمبئی ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۴۰۲). این نمونه ظریفی است از اضافات بینامتنی در یک روایت توضیحی و یک متن تاریخی. - برای اصل روایت عربی، نگاه کنید به الصابی ۱۹۶۶، صص ۳۰۵-۳۱۴.
۳۴. برای «رسالة الشلجیة» (منظوم به عربی)، نوشته‌شده در ارتباط با توصیف اردوگاههای زمستانی مغول در موغان، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۷۳-۴۷۴.
۳۵. اشرف ۱۹۶۵، جلد ۱، ص ۱۸۱.
۳۶. عنوان این رقعہ «بدیع الربیع» است؛ نگاه کنید به اشرف ۱۹۶۵، جلد ۱، ص ۱۸۰؛ درباره رقعہ «قلمیة، تحسین و تقبیح قلم نثری که با نظم درآمیزد»، نیز نگاه کنید به Storey 1990, 245.
۳۷. تذکار [یا تذکار] الاخلاق؛ نگاه کنید به اشرف ۱۹۶۵، جلد ۱، ص ۱۸۱.
۳۸. وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۵۹۳-۵۹۵، و اشرف ۱۹۶۵، جلد ۱، ص ۱۸۱.
۳۹. درست همچون اشعاری که در این اثر آمده، تعداد زیادی از این رساله‌ها ظاهراً برگرفته از منابع دیگری است که وصاف غالباً، اما نه همیشه، آنها را مشخص می‌سازد. در مورد نامه الصابی، که در بالا ذکر شد، یک مقایسه نشان می‌دهد که ترجمه وصاف از آن نامه نسبتاً نزدیک به عبارات همان نامه در چاپ شکیب ارسلان [۱۹۶۶] است. فراهم آوردن یک چاپ انتقادی از اثر وصاف اساساً دانش ما را درباره اینکه آیا و تا چه اندازه مطالب دیگری که در این اثر محفوظ مانده، در هیچ جای دیگری حفظ نشده است، ارتقا می‌بخشد، و در چشم انداز بزرگ‌تر انتقال دانش، از جمله دانش مربوط به صنایع نویسندگی و سخنوری و بلاغت، مساعدت می‌نماید.
۴۰. برای نمونه، نگاه کنید به اشرف ۱۹۶۵، جلد ۱، ص ۱۸۱. بخشهای دیگری از این اثر نیز وجود دارد که به منوال سبک آینه شهریاران نگاشته شده است؛ نمونه را، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴۸۹-۴۹۸. نثره‌ای هم از شخصی به نام ابوعلی در این اثر است؛ وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۵۴۹-۵۵۱ (به عربی).
41. Rieu 1879, vol. 1, 163.
۴۲. شارح وصاف، نظمی‌زاده، این مطلب را در شرح وصاف خود کاملاً روشن می‌سازد؛ نگاه کنید به نسخه وین فلوگل، ص ۹۶۲؛ همان طور که در ص ۱۸۶ از جلد دوم نسخه فلوگل ۱۸۶۵ نیز نقل شده است. توجه

داشته باشید که این شارح و صاف در اوایل قرن هجدهم تمایز بسیار دقیق‌تری بین این زبانها قائل شد تا منتقد ادبی قرن بیستمی، بهار، که همه کلمات غیرفارسی و غیرعربی را، بدون تمایز «مغولی» نامید؛ بهار [۱۹۴۲] ۱۹۵۸/۱۳۳۷، جلد ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵. شایسته ذکر آنکه در تجزیه‌الامصار یک بیت کامل شعری به زبان ترکی خوارزمی وجود دارد بسیار پیشتر از آنکه هر نوع زبان ترکی در خاورمیانه تبدیل به یک زبان ادبی شده باشد. گاهگاهی اظهار شده که این خط شعری یک گواه آغازین برای زبان ترکی آذری است (Togan 1981, f. 272; Hofman 1969, 98)، و گاهی هم به عنوان نمونه اولیه زبان ترکی جغتائی قلمداد شده است (Köprülü 1945, 278). آن شعر چنین است: "Men can çikaram altun * işim men vuraylm, men alaylm" [انسانی را] می‌گیرم، کار من تاختن و گرفتن است؛ و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۳۶۳. برای حرف‌نویسی و تعبیر این خط شعری نگاه کنید به Togan 1981, f. 272. برای منابع تعبیر این خط شعری خود را مدیون İlker Evrim Binbaş می‌دانم. استفاده (حقیقتاً فراوان) از واژه‌های ترکی و مغولی هم در نثر (مثلاً در جامع‌التواریخ رشیدالدین) و هم در شعر (مثلاً در قصیده «مغولی» از پور بها)، نسبتاً در میان معاصران و صاف شایع بود. نگاه کنید به مینورسکی ۱۹۵۶.

۴۳. بنا بر این، گرهارد دوفر در اثر مهم خود *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen* (عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی کنونی)، تنها در موارد معدودی به و صاف رجوع کرده است، توضیح درباره «احتیاط» او در استفاده از و صاف برای تهیه TMEN می‌تواند آن باشد که اثر و صاف فقط به صورت «نسخه‌های بد چاپ‌شده» در دسترس بود (۱۹۶۳، جلد ۱، ص ۱). نه تنها نثر، بلکه شعر تجزیه‌الامصار نیز مملو از لغات ترکی-مغولی است؛ به عنوان مثالی از یکی از غزلهای و صاف، که بهار به دلیل حجم زیاد لغات ترکی-مغولی در آن بشدت آن را مورد نکوهش قرار داده است، نگاه کنید به سبک‌شناسی ۱۹۵۸/۱۳۳۷، جلد ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵. برای نمونه‌های دیگر و پاسخ محکمی به انتقاد بهار، نگاه کنید به Gandjei 1958.

۴۴. عتبی (شکوفایی ۱۰۲۱/۴۱۲) که کتابش به نام کتاب یمنی نیز از نظر سبک «بسیار متکلفانه و مطول» آن مشهور است؛ نگاه کنید به Nazim 1913-36, 1060. عتبی در اوایل قرن چهاردهم نویسنده‌ای مشهور بود؛ نگاه کنید به al-Āqsarā'ī 1999, 290 که به تفصیل از او نقل می‌کند. و صاف عتبی را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «استاد فاضل ابونصر عتبی... که خامه مصری‌نسیس طوطی شکرخای هندوستان بلاغت است»؛ بمبئی ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۴۴۷، سطور ۹-۱۰. درباره قرابت بین و صاف و عتبی نیز نگاه کنید به Flügel 1856, Dorn 1852, 284; Elliot 1867-77, vol.3, 26; Kātib Chelebī 1941, 309. vol.2, 182.

۴۵. و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۴-۵. در واقع، و صاف در سال ۱۲۹۳/۶۹۲ مقبره جوینی را زیارت کرد؛ و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۱۴۲. نیز نگاه کنید به قصیده‌ای (۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۸۰) که به برادر مورخ، شمس‌الدین جوینی، تقدیم شده و بر پایه همان قافیه شعر معروف رودکی، «بوی جوی مولیان آید همی»، است که و صاف از وی نقل می‌کند. این نیز نمونه دیگری است از تلاش و صاف که خود را ادامه‌دهنده یک میراث زنده ادبی معروف می‌کند.

۴۶. و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۵.
۴۷. و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۷.
۴۸. و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۷.
۴۹. از آن جمله، سبحان وائل، قس بن ساعده، ابن عیّاد، و دیگران؛ و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۵-۸.
۵۰. «خلاصه باید و صاف را خاتم خداوندان نشر فنی [...] شمرد». بهار [۱۹۴۲] ۱۹۵۸/۱۳۳۷، جلد ۳، ص ۱۰۰، و صاف را به دلیل توازن در استفاده از شعر فارسی و عربی تحسین می‌کند، اما وی را به علت آوردن اشعار زیادی از خودش نکوهش می‌نماید، زیرا نظر وی آن است که این کار ساده‌تر از نقل اشعار دیگران در جای مناسب خودش است.
۵۱. و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۱۴۷. نیز نگاه کنید به کاتب چلبی ۱۳۱۰/۹۳-۱۸۹۲، ص ۲۳۵، و ۱۹۴۱/۱۳۶۰، ص ۳۰۹، که این قطعه را به شیوه «ویرایش شده» ترجمه می‌کند. همار هم ظاهراً این قطعه را از نقل قول چلبی [نسبتاً به طور آزاد] ترجمه می‌کند، نه مستقیماً از نسخه‌های و صاف و بر پایه آنچه وی بعداً برای چاپ این اثر آماده کرد. نگاه کنید به Hammer 1818, 44-45. توجه داشته باشید خطاطی که چاپ سنگی بمبئی را تهیه کرد این مطلب را می‌دانست و منظور و صاف را از تحریر این اثر خیلی روشن در «ختمیه» کتاب با عبارات دیگری بیان کرد، از جمله جنبه‌های ادبی و آرزو و اشتیاق او را با و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۷۰۸.
۵۲. نگاه کنید به Rahman 1993, 343b و Pfeiffer 2003, ch. iv. ii. c درباره پذیرش و مقبولیت و صاف در محیط‌های دوره‌های تیموری و صفوی، و به دلیل اهمیت وی به عنوان سرمشقی برای مورخان عثمانی، Fleischer 1986, 240. بهار [۱۹۴۲] ۱۹۵۸/۱۳۳۷، جلد ۳، صص ۹۹-۱۰۰، تعدادی از نویسندگان زبان فارسی را با و صاف مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد که هیچ یک از آنها به کمال و صاف نمی‌رسند، جز سعدی که وی هم به سبک دیگری نوشته و هدف دیگری در ذهن داشته است.
53. Ms. Vienna N. F. 220a (=Flügel II, Nr. 959) = RIFIAS microfilm no. Vienna 4.
۵۴. Diez 1811, 273-77. بر پایه تاریخ سلطان سلیم از نویسنده‌ای ناشناس، شماره ۷۹ در فهرست شخصی Diez. همان داستان در سلیم‌نامه در Tācū't Tevārīḥ معاصر وی نیز یافت می‌شود که ممکن است بیانگر آن باشد که نسخه ناشناخته مجموعه Diez احتمالاً بخشی از این تاریخ باشد. نویسنده آن احتمالاً، نه تصادفاً، یکی از آن مورخان عثمانی اواسط تا اواخر قرن شانزدهم است که تاریخنگاری برای وی همچون توصیف زنده و روشن رویدادها و ماجراهای تاریخی، امری ادبی به شمار می‌رفته است؛ برای بحث کلی درباره این گونه ادبیات، و پایگاه و صاف در آن، نگاه کنید به Fleischer 1986, 235-245.
۵۵. نسخه خطی خلاصه‌التاریخ و صاف (کتابت‌شده در ۱۵۴۶/۹۲۵) بخشی از مجموعه علی امیری (Millet Kütüphanesi) به شماره ۶۱۹ است (رویت نشد). بر طبق چاپ کراچی، (191-190, 1943-45) این ترجمه نسبتاً ترجمه‌ای آزاد از اثر و صاف است: زبان اثر ساده شده، حوادث به ترتیب تاریخی منظم گشته، و برخلاف نسخه اساس، این «ترجمه» از روزگار چنگیزخان (۱۱۷۸/۵۷۴) آغاز شده و تا مرگ تیمور (۱۴۰۵/۸۰۷) ادامه می‌یابد. ظاهراً دو قرن بعد، شارح معروف و صاف، نظم‌ی‌زاده، ترجمه دیگری از آن را آماده کرده بود (ترجمه تاریخ و صاف؛ نسخه ولی‌الدین افندی، شماره ۲۴۰۸-I؛ نگاه کنید به

- Merçil 1984, 233a. Diez (1811, 272-73, fn.1) نیز نشان از وجود ترجمه دیگری به زبان ترکی در مجموعه شخصی خود می‌دهد، با عنوان "Tarichi Muntehib" (Quarto Nr. 109).
۵۶. بر پایه نظر هامر (1818, 244, fn.1)، در زمان وی سه نسخه از شرح و فهرست لغت نظم‌زاده در وین وجود داشت، یکی در کتابخانه امپراطور اتریش، رونوشت شده توسط "Herr von Hussar"، یکی در کتابخانه حامی هامر، گراف فون رزوسکی، و سومی در مجموعه شخصی هامر. این نسخه‌ها باید همان نسخه‌های شماره ۹۶۲، ۹۶۳ و ۹۶۴ در فهرست فلوگل باشند، ۱۸۵۶، صص ۱۸۸-۱۸۵. برای نسخه‌های موجود در استانبول، نگاه کنید به Merçil 1984, 233. برای فهرست لغت تحت عنوان شرح لغت تاریخ و صاف در کتابخانه بصیر آقا در استانبول، نگاه کنید به Süreyya Bey 1308-1315 Babinger [1914-1928], vol. 3, 153, 1927, 250, fn.1؛ [1891-97], vol. 4, 560؛ درباره شرح نظم‌زاده، نگاه کنید به هامر ۱۸۲۰، ص ۵۰. نسخه‌ای از و صاف که در مجموعه مؤسسه شرقی در سن پترزبورگ نگهداری می‌شود نیز شایسته توجه دقیق است: بارون روزن اشاره کرده است که این نسخه خطی توسط «حسین بن محمد النظمی، الشهیر بنظمی‌زاده» کتابت شده است، یعنی همان نظم‌زاده‌ای که یک فهرست لغت تدوین کرده و یک شرح مفصل بر اثر و صاف نگاشته است. نسخه مورد بحث بسیاری از تلفظ‌ها و حواشی و تعلیقات را دربر دارد، و شامل همه پنج مجلد است؛ روزن ۱۸۸۶، ص ۵۲، شماره ۵ در فهرست، شماره ۲۶۸ در مجموعه.
۵۷. The Tārīh-i Vaṣṣāf Şerḫi, ms. Bagādath Vehbi Ef.1139 (73 fols.) که دربردارنده تنها بخش کوچکی از تاریخ و صاف است، شرحی است به شیوه تفاسیر قدیمی قرآن، که با اولین عبارت تاریخ و صاف شروع می‌شود، و به همین ترتیب ادامه می‌یابد. نیز نگاه کنید به هامر (۱۸۱۸)، ص ۲۴۴، پانویشت (۲)، که به طور گذرا ذکری از وجود نسخه شرح «شروانی ابوبکر افندی» در وین دارد؛ به همین سان، ص ۱۸۳۵، ص ۳۲.
۵۸. The Tārīh-i Vaṣṣāf Şerḫi, ms. Mihrişah 317/2 (fols.32b-644a) که در کتابخانه سلیمانیه در استانبول نگهداری می‌شود، ظاهراً یک فهرست به سبک دائرةالمعارف و با نظم الفبایی است، غالباً با سرفصل‌هایی در حواشی صفحات، که به آغاز بندها ارجاع می‌دهد. این چنین سرفصل‌ها در آغاز کتاب بیشتر از بخشهای پایانی آن است. هامر (۱۸۱۸)، ص ۲۴۴، پانویشت (۲) درباره این نویسنده مطالبی می‌گوید که به نظر نمی‌آید در جای دیگری بتوان بیشتر از آنچه وی گفته است درباره او یافت، همچون "Kasiasker Mirsa Mewlana Naili".
۵۹. Aumer [1866] 1970, 118-119. من نسخه جداگانه‌ای از این شرح ندیده‌ام. اما همان طور که اهداییه و صاف در صفحه اول شرح حال خودش (ms. Nuruosmaniye 3207, fol. 2a) و یک نسخه ۱۴۸۵/۸۹۰ (ms. Nuruosmaniye 3203, fol. 1a) از تاریخ و صاف نشان می‌دهد، شخصی که ابراهیم حنیف نامیده می‌شد (وفات ۱۷۷۵/۱۱۸۹)، که به عنوان نویسنده آثار دیگری نیز شناخته شده است (نگاه کنید به Akpınar 1997)، در طول حکومت حاکم عثمانی سوم (حکومت ۱۷۵۴-۱۷۵۷)، بنیانگذار کتابخانه نوروعثمانیه، جایی که نسخه‌های خطی فوق‌الذکر هنوز در آنجاست، خدمت می‌کرد. نسخه خطی نوروعثمانیه به شماره ۳۲۰۳ شامل تعلیقات بسیاری در حواشی کتاب (به ترکی عثمانی)

است، که ممکن است واقعاً اولین نسخه از شرح ابراهیم حنیف بوده باشد. هر دو نسخه خطی نیز دارای مُهر «بندۀ لطیف ابراهیم حنیف» است. بنابراین، ابراهیم حنیف امکان دسترسی کافی به نسخه‌های خطی و صاف را داشته است که بتواند به کار گسترده بر روی اثر و صاف بپردازد. این اطلاعات باید به شرح حالی که Cemil Akpinar (1997) از «حنیف ابراهیم افندی» ارائه داده است اضافه شود. وی از وظیفه ابراهیم حنیف در امکان مقدس سخن می‌گوید، اما از کاری که درباره اثر و صاف برعهده گرفت ذکری به میان نمی‌آورد؛ درباره ابراهیم حنیف، نیز نگاه کنید به [1891-97] Süreyya Bey 1308-1315 vol.2,258.

۶۰. هامر ۱۸۳۵، ص ۳۲، از شخصی به نام «رسمی احمد» و شرح او نام می‌برد، بدون آنکه اطلاعات بیشتری از این شارح و اثر او به دست دهد؛ می‌توان چنین پنداشت که این شخص احمد بن ابراهیم مشهور به رسمی است که به عنوان سفیر در سابلیم پورت مدت کوتاهی همکار هامر بوده است. این شخص مسافرنهایی به وین (۱۷۵۷) و پاریس (۱۷۶۳) داشت، و گزارشهایی در این موارد نوشت که هامر آنها را به آلمانی ترجمه کرد (۱۸۰۹). رقیب هامر، دیز، ادعا کرده است که رسمی را در استانبول ملاقات کرده است؛ نگاه کنید به Babinger 1927, 309-312. که اما ذکری از شرح رسمی بر و صاف به میان نمی‌آورد.

۶۱. نگاه کنید به Merçil 1948, 233.

۶۲. هامر ۱۸۳۵، ص ۳۲، اطلاعات بیشتری درباره "Jüngst verstorbene Chodscha Aarif Efendi" یا کار او به دست نمی‌دهد. درباره زندگی وی - اما بدون ذکر وجود شرحی از او - نگاه کنید به Babinger 1927, 349. درباره مکانهای این نسخه و دیگر آثار فوق‌الذکر در استانبول، نگاه کنید به Merçil 1948, 233.

۶۳. Namik kemal² [1884], 14. گزارش درباره امیر نوروز («ذکر امیر نوروز») را می‌توان در و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۳۱۳-۳۲۵ و ص ۳۴۳ یافت. - نامک کمال در ابتدای زندگی زبان فارسی را آموخت و زمانی (۱۸۶۷-۱۸۶۱) هم عضو دفتر ترجمه در سابلیم پورت بود، و از این نظر یکی از آخرین همکاران هامر - پورگستال شمرده می‌شود. کمال در زمان‌های تاریخی‌اش، که یکی از آنها هم بر پایه شرح و صاف از نوروز است، «از نثر هنری استفاده کرد و چنین می‌پنداشت که هیچ کس از کسانی که به ادبیات دیوان وفادار هستند نمی‌تواند اثری همپایه آن بنویسد» (Tansel 1978, 877).

۶۴. هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۴؛ به همین سان همین مأخذ ۳۷-۱۸۲۵، جلد ۸، ص ۲۳۵؛ و صاف ۱۸۵۶، "Vorrede"، جلد دوم (بدون شماره‌گذاری صفحات). درباره پذیرش و مقبولیت ابن خلدون در فضای قلمرو عثمانی نگاه کنید به Fleischer 1983.

۶۵. درباره هامر، نگاه کنید به Bietak 1948 و Fück 1955, 158-166. درباره اهمیت هامر به عنوان یک واسطه و حلقه ارتباطی در مطالعات ترکی عثمانی، عربی، و بویژه ادبیات فارسی در اروپا، نگاه کنید به Solbrich 1973؛ برای اهمیت نقش وی به عنوان یک واسطه (در هر دو سوی) بین مورخان عثمانی و آلمانی در قلمرو امپراطوری عثمانی نگاه کنید به [1983] Kreiser 1998. توجه داشته باشید که دیز (۱۸۱۷-۱۷۵۱)، یکی از جدی‌ترین رقبای حوزه دانشگاهی هامر، همچنین یک کارمند دولت در سابلیم پورت در قسطنطنیه بود.

۶۶. Fundgruben ۱۸۰۹، ص ۱۱۳، پانوش.
۶۷. هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۴؛ وصاف ۱۸۵۶، "Vorrede"، جلد ۱ (بدون شماره‌گذاری صفحات). به همین سان، همین مأخذ، جلد سوم (بدون شماره‌گذاری صفحات).
۶۸. هامر ۳۷-۱۸۲۵، جلد ۸، ص ۲۳۵؛ وصاف ۱۸۵۶، "Vorrede"، جلد ۲ (بدون شماره‌گذاری صفحات).
۶۹. هامر در کتابش Geschichte der Schönen Redekünste Persiens (تاریخ هنرهای بلاغی ایرانیان)، یک تاریخ ادبی همراه با آموزش صفحات ترجمه‌شده‌ای از نویسندگان زبان فارسی، وصاف را، در کنار حافظ که معاصر وی بود، بر تارک شعر و بلاغت فارسی می‌نشانند.
۷۰. هامر ۱۸۱۸، ص ۲۲۰؛ به همین سان، Fundgruben ۱۸۰۹، ص ۱۱۳، پانوش.
۷۱. هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۴.
۷۲. Fundgruben ۱۸۰۹، ص ۱۱۳، پانوش.
۷۳. هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۴.
۷۴. هامر ۱۸۱۸.
۷۵. کاملاً مشخص نیست که دقیقاً از چه زمانی وصاف و اثر او به طور گسترده در اروپا شناخته شد و مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۵۲، دورن چنین نوشت که: علاوه بر نسخه کتابخانه عمومی سلطنتی در سن پترزبورگ (شماره ۲۹۱ در فهرست)، نسخه‌های دیگری از این اثر در اروپا شناخته شده بود، یعنی یک نسخه دوم در سن پترزبورگ، چهار نسخه در وین، یکی در لیدن، و یکی در پاریس، Dorn 1852، 285. نسخه اخیر احتمالاً همان نسخه شناخته شده برای دربلات است؛ نگاه کنید به ذیل.
76. Quatremère 1836, 111.
77. Pétis de la Crois 1710, 525-562.
۷۸. «کتابخانه شرقی اثر آقای دربلات [...] قابل ملاحظه‌ترین اثری است که درباره ادبیات شرق در دست داریم. همیشه تأسف خواهیم خورد از اینکه مرگ بسیار زودهنگام به مؤلف اجازه نداد که کار خود را به کمال برساند و [...] یک بخش اساسی دیگر نیز به آن کتاب بیفزاید، یعنی تحلیل مورخان عرب را. به استثنای تنی چند، آقای دربلات با ایرانیانی که کم آموزش دیده و به مصر و سوریه مسافرت کرده بودند، مشورت نکرده است، و گزارشهای اینها هم اغلب به گونه حکایت‌های افسانه‌ای است.» Deguignes 1756-58, vol.1/1, "Préface" XV (دوگوبین ۵۸-۱۷۵۶، جلد ۱/۱، «دیباچه»، ص ۱۵).
۷۹. درباره وصاف، مدخل موجود در Bibliothèque Orientale (کتابخانه شرقی) چنین می‌گوید: «وصاف. لقب عبدالله بن فضل الشیرازی، نویسنده کتابی است تحت عنوان Azdáf alaoussaf (ازدف الاوصاف). این کتاب مجموعه‌ای است از چندین اثر شعری که به تقلید از کتابی تحت عنوان Ietimat aldeher (یتیمه‌الدهر)^{*} نوشته شده است. این اثر همچنین شامل مدایحی به شعر است که در آنجا نقل شده است.» دربلات ۱۶۹۷، تحت عنوان وصاف. بنابراین، وصاف به عنوان نویسنده یک اثر ادبی برای دربلات شناخته شده است. در این کتاب، همچنین یک مدخل درون‌متنی تحت عنوان «تجزیه الامصار و

*. مترجم.

- ترجیحاً الاغصار» وجود دارد. «این نام عنوان یک تألیف تاریخی از و صاف است. نگاه کنید به مدخل عنوان» (d'Herbelot 1697, 845a). همین مدخل نشان می‌دهد که دربارت این کتاب تاریخی را دست کم به نام می‌شناخته است. مدخلی که به آن ارجاع داده شده، مدخل «وصاف» است که در بالا نقل شد، و البته اشاره‌ای به اثر تاریخی و صاف ندارد. پیوست فهرست کتابخانه شرقی نیز مدخلی درباره و صاف ندارد. در حالی که در دو صفحه (شماره‌گذاری نشده) کتابشناسی دربارت، یک «وصاف» ثبت شده است، ولی عنوان اثر مهم و خاص او را دربر ندارد. مشخص نیست که آیا این «وصاف» همان نویسنده تاریخ است یا مؤلف آن گزیده اشعار، یا هر دو.
۸۰. نگاه کنید به توصیف نسخه در کتابخانه سلطنتی آن زمان در کتاب تاریخ مغول از او، آمستردام ۱۸۵۲، جلد ۱، صص ۲۷-۳۳.
۸۱. هامر، ۱۸۱۸، ص ۲۴۴، پانویس ۱.
۸۲. Ms. vienna N.F. 220a (=Flügel II, Nr. 959)=RIFIAS microfilm no. Vienna 4 این نسخه از سال ۱۴۶۲/۸۶۶ وقف کتابخانه محمد فاتح است و طغرای این سلطان، مَهر وزیر اعظم عثمانی عبدالله نائی (شکوفایی ۱۷۵۵)، و مَهر هامر - پورگستال، به تاریخ ۱۲۲۳/۹-۱۸۰۸ را بر خود دارد. این اثر به همراه دومین مجموعه هامر در سال ۱۸۴۲ به Hofbibliothek افزوده شد. نگاه کنید به دودا (Duda) ۱۹۸۳، جلد ۱، صص ۸۳-۸۵، و جلد ۲، ورقه‌های ۳۱۳، ۳۱۴. برای توصیف مفصل این نسخه، نگاه کنید به هامر ۱۸۳۵، صص ۲۷-۳۱.
۸۳. و صاف ۱۸۵۶، "Vorrede"، ص ۴ مقدمه (بدون شماره‌گذاری صفحات). تنها دو سال بعد، روزنویگ شوانو برای چاپ حافظ خودش (۱۸۵۸)، و نیز پرش (۱۸۵۹)، هر دو از حروف چینی چاپی K. K. Hof-und Staatsdruckerei در وین استفاده کردند.
۸۴. و صاف ۱۸۵۶، "Vorrede"، ص ۴ مقدمه (بدون شماره‌گذاری صفحات).
۸۵. از بین سه نسخه تاریخ و صاف به همراه شرح نائی که در زمان وی در وین موجود بود، نسخه هامر در مجموعه شخصی وی معتبرترین آنهاست، و پس از آن، نسخه گراف (هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۴، پانویس ۲). حقیقت این است که گاه گردآورندگان نسخ خطی نسخه‌های ارزشمندتری برای مجموعه‌های خود فراهم می‌آوردند تا فرمانروایان.
۸۶. نگاه کنید به و صاف ۱۸۵۶، ص ۲۲، پانویس ۱. در مقایسه، صفحات نسخه چاپ‌شده ۱۸۵۶ و میکروفیلم RIFIAS از نسخه وین هامر، اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند و همین امر این نظر را تقویت می‌کند که هامر در تهیه نسخه خود از متن اصلی، از بیش از یک نسخه استفاده کرده است.
۸۷. بنابراین، هامر اشاره می‌کند که ابوسعید هفتمین ایلخان بود (ص ۲۱۹)، اگرچه و صاف، برخلاف رشیدالدین، در تاریخ خود حکومت کوتاه ایلخان بایدو (حکومت، آوریل و اکتبر، ۱۲۹۵) را نیز لحاظ می‌کند، که در این صورت ابوسعید هشتمین یا حتی نهمین ایلخان محسوب می‌شود؛ بسته به اینکه هولاکو اولین ایلخان به حساب بیاید یا نه. در همان صفحه، هامر خاطر نشان می‌سازد که غازان خان در بین ایلخانان اولین کسی بود که اسلام آورد - به‌رغم اینکه و صاف به تفصیل از اسلام آوردن ایلخان احمد در حدود پانزده سال پیش از غازان خان سخن می‌گوید (ص ۲۱۹)، و غیره.

۸۸. برای دیدن نمونه‌ای از یک صفحه ترجمه شده به نثر مسجع، نگاه کنید به وصاف ۱۸۵۶، صص ۱۲-۱۳. Füick ۱۹۵۵، صص ۱۶۰-۱۶۱، مشخصاً یادآور می‌شود که مستشرقان آلمانی‌زبانی که در دوره جنبش رمانتیک از ترجمه و چاپ هامر الهام گرفته بودند تمایل داشتند شعر را به شعر، یا دست کم به شعر سفید، برگردانند.

89. Rieu 1879, vol. 1, 162 (regarding vol. V of ms. BM Add. 23, 517)

۹۰. قضاوت‌های مشابهی را می‌توان در Quatremère 1836, 68, d'Ohsson («سبک و صاف سبک شعری به افراط است»، ۱۸۵۲، جلد ۱، ص ۳۱ مقدمه؛ و نیز صفحات ۳۲ و ۳۳ مقدمه)؛

Bloch 1905, vol. 1, 282, Riev 1879, vol. 1, 162; Huart, 1913-36, 1133; Storey 1927-, vol. 1, 267, Ivanov 1927, 2

نیز یافت. فلوجل ۱۸۶۵، ص ۱۸۲، یک استثناست. نیز نگاه کنید به ارزیابی بسیار مثبت در فهرست کتابخانه خدابخش، ۱۹۹۳، ص ۱۶۱.

۹۱. براون ۱۹۲۰، جلد ۳، ص ۶۸. ظاهراً قضاوت ئی. جی. براون که از پذیرش و وجاهت گسترده‌ای برخوردار بوده، بویژه نافذ و تعیین‌کننده است. ذکر این نکته هم جالب است که براون خود هرگز نسخه‌ای از وصاف برای مجموعه غنی نسخ خطی خویش فراهم نیاورد (نیکلسون ۱۹۳۲).

92. Storey 1927-, vol. 1, 267-68.

93. See, e. g., Ashraf 1965, vol. 1, 179; Rypka 1968, 314; also Barthold 1968, 48.

94. Rypka 1968, 314. Similarly Ethá 1896-1904, vol. 2, 359.

۹۵. هامر نیز پیش‌تر به این نکته اشاره کرده و گفته بود که این اثر «به لحاظ تاریخی، پرمایه و به همان اندازه اساسی و از نظر بیان، پیچیده و دشوار» است. نگاه کنید به هامر ۱۸۱۸، ص ۲۴۷. در واقع، پیچیدگی و ابهام زبان وصاف با همان عنوان اثرش آغاز می‌گردد (وصاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، ص ۱۰)، که تقریباً هر تلاشی در ترجمه آن به نتیجه‌ای متفاوت می‌انجامد، از آن جمله:

"Untertheilung der Regionen und Ausgleichung der Aeonon" (تقسیم مناطق و راندن روزگاران) (هامر ۱۸۳۵، ص ۲۷؛ اما "Sanfte Antreibung der Regionen und linde Betreuung der Aeonon" (تجزیه آرام مناطق و گذراندن روزگاران) در وصاف ۱۸۵۶، ص ۲۲)؛ "The Events of Ages and Fates of Cities" (حوادث ایام و سرنوشت شهرها) (Ouseley 1846, 230)؛ "Division des contrées et transition des siècles" (تقسیم نواحی و گذر قرون) (Dorn 1852, 283)؛

"Die Einzelvorführung der länderbezirke und die Vortüberführung der Jahrhunderte" (نمایش تقسیم نواحی و املاک و دست به دست گشتن رهبری قرون) "Procession of cities" (جریان شهرها) (Flügel 1865, vol. 2, 181, no. 959)؛ "Tajziyyatu l Amşār" (تجزیه الامصار) (Crawford 1898, 233)؛ "die Analyse der Länderbezirke und die Vorführung der Zeitläufte" (تجزیه سرزمینها و سپری شدن ایام) (Ethé 1896-1904, 359)؛

- "Division of the towns and propulsion of the centuries" (تقسیم شهرها و راندن قرون)
 (Huart 1913-36, 1133a) "Allotment of Lands and Propulsion of Ages" (تقسیم سرزمینها
 و راندن روزگاران)، Browne 1920, 67، که Martinovich 1926, 34 نیز از او پیروی کرد؛
 "The Division of Lands and the Passing of the Ages" (تقسیم سرزمینها و گذر روزگاران)
 (Rypka 1968, 314)
 "The Partition of Places and the Pushing Forward of the Epochs of time" (تقسیم مکانها
 و راندن دوره‌های زمان (Tauer 1968, 443)
 "The Division of Lands and the Passing of Ages" (تقسیم سرزمینها و گذر روزگاران)
 (Kempiners Jr., 1988, 161) که صریحاً از ریکا پیروی می‌کند).
۹۶. نگاه کنید، آشکارا، به d'Ohsson 1852, vol. 1, Xlii: «وزن و سجع به جذابیت سبک شعری می‌افزاید،
 آنجا که مؤلف [یعنی و صاف] تمایل به بسط گنجینه زبان عربی خودش نشان می‌دهد، اما در این موارد،
 بسیار از ژانر تاریخی دور می‌شود و تناسب اندکی با موضوع پیدا می‌کند.» در مقایسه، وی سبک
 رشیدالدین را به دلیل «سادگی و صراحت فاخر و ارزشمند آن در تناسب با نگارش موضوعات تاریخی»
 تحسین می‌کند (۱۸۵۲، جلد ۱، ص ۳۳ مقدمه). به همین سان، Mohl 1856, 55 نیز که این اثر را هم به
 دلیل فخامت زبان و هم ارزش تاریخی آن نسبتاً جالب توجه می‌داند، اما چنین فکر می‌کند که فرم اثر
 «تناسب اندکی با موضوع و محتوای آن دارد.» در این میان، ارزیابی دقیق فلوگل (۱۸۶۵، جلد ۲،
 ص ۱۸۲) از سبک و صاف یک استثناست: «این کتاب [یعنی تاریخ] نویسنده نه تنها درباره رویدادهای
 تاریخی است، بلکه در آنچه از نظر سبک نگارش به علم معانی و بیان و وسعت علم و دانش مربوط
 می‌شود نیز حایز اهمیت است؛ این است قضاوتی که باید درباره این موارد ابراز کرد. آنچه عتبی در
 کتابش، تاریخ یمین‌الدوله، به عنوان شاهکار فن معانی و بیان در زبان عربی به دنبال آن بود، و صاف نیز در
 زبان فارسی انجام داد، بدون آنکه چندان از وزن و ارزش محتوای تاریخی اثرش کاسته گردد.» درباره
 نقش آداب تشریفاتی در وقایع‌نامه‌های سده‌های میانه در زبان فارسی، که اثر و صاف را نیز دربر
 می‌گیرد، نگاه کنید به Poliakova 1984.
۹۷. و صاف ۱۳۴۶ ه.ش / ۱۹۶۷. به همین سان، نسخه‌ای که در سال ۱۹۲۹ زیر نظر محمد اقبال در لاهور
 چاپ شد «پس از حذف اشعار و عبارات بی‌مورد عربی» آماده شده بود («بعد استخراج اشعار و عبارات
 عربی غیرضروری»). لاهور ۱۹۲۹، پیش‌نویس (با اجازه کتابخانه پرنستون، به صورت امانت بین
 کتابخانه‌ای).
۹۸. به عنوان نمونه، من نامه ایلخان احمد تکودر را به سلطان سیف‌الدین قلاوون مملوک (مورخ جمادی‌الاول
 ۶۸۱ / آگوست - سپتامبر ۱۲۸۲)، آن گونه که بیبرس منصوری (۱۹۹۸، صص ۲۱۹-۲۲۲) آورده است،
 با گزارش و صاف از آن نامه، که در نسخه‌های خطی و چاپی زیر آمده است مقایسه کردم:
 و صاف ۱۸۵۳/۱۲۶۹، صص ۱۱۳-۱۱۴؛ و صاف ۱۸۵۶، صص ۲۳۱-۲۳۴؛ نسخه خطی و صاف،
 ایاصوفیه ۳۱۰۹ (کتابت در ۱۳۳۷/۷۳۸)، برگهای شماره ۸۳a-۸۴a؛ و صاف تبریز (?) ۱۸۹۷، صص
 ۱۸۱-۱۸۵. تفاوتی که ترجمه نامه مملوک را از بقیه نسخه‌های مورد مقایسه و صاف جدا می‌کند

عبارت‌اند از الف) آوردن نام حامل و احتمالاً مؤلف این نامه («کمال‌الدین عبدالرحمن») در نسخه مملوک، وسیله‌ای که شاید مؤلف زبده‌الفکره نیز برای مشخص‌تر کردن نامه از آن استفاده کرده باشد؛ این عبارت در نامه ارائه‌شده توسط وصاف وجود ندارد. تفاوت دوم مهمتر است؛ چرا که گزینش واژگان می‌تواند بیانگر ایدئولوژی باشد، یعنی ب) استفاده از واژه «ملوک»، «پادشاهان»، (توسط وصاف) در جایی که مورخ معاصر مملوک، بیبرس منصوری، واژه «مسلمین» را آورده است، در صفحه مربوط به «پادشاهان / مسلمانان» در قلمروهایی که تحت اداره مغول قرار نداشت. این مقوله نیازمند بررسی بیشتری است، گرچه در اینجا نیز گزینش واژگان بیانگر نوعی تغییر عبارت در متن نامه مملوک است، چرا که در این نامه اغلب تمایز آشکاری بین «مسلمانان» (یعنی ممالیک و مردم تحت حکومت آنها) و «تاتارها» (یعنی مغولها، یا غیرمسلمانان) صورت گرفته است، در حالی که به نظر من چنین تمایزی با تاریخ‌نگاری ایلخانی مغایر است. از این گذشته، کلمه به کلمه متن مطلقاً یکسان است. جز در موارد کوچکی، همچون بعضی جابه‌جایی‌ها و غیره، که این هم معنای عبارت مورد بحث را تغییر نمی‌دهد. شگفت‌انگیز اینکه چاپ ۱۸۵۶ هامر و چاپ سنگی ۱۸۵۳/۱۲۶۹ بمبئی، تا آنجا که این موارد کوچک مد نظر باشد، به یکدیگر نزدیک‌تر هستند تا این هر دو با نسخه‌های خطی دیده‌شده در استانبول، که بیانگر آن است که احتمالاً هامر به هنگام چاپ تصحیح خود با نسخه خطی بمبئی آشنایی داشته است. اظهار نظری از ژول مول در *Journal Asiatique* (۱۸۵۶، ص ۵۴، پانوش ۳) مشعر بر آن است که در زمان چاپ تصحیح وصاف از هامر، نسخه ادل آلوش (۱۹۹۰) که نشانگر آن است که تفاوت‌های موجود در بین ترجمه‌های مملوک و ایلخانی از این نامه بزرگ‌تر از مواردی است که توسط این نگارنده بررسی شده است. درباره زمینه این مکاتبه، نگاه کنید به Pfeffier 2006.

۹۹. نمی‌توانم درباره همه نامه‌هایی که توسط وصاف ترجمه شده‌اند قضاوت کنم که تا چه اندازه در دیگر منابع و مآخذ حفظ شده (یا نشده) اند. مطمئناً این مقوله نیازمند بررسی بیشتری است.

۱۰۰. اگرچه به نظر می‌رسد که اولین نسخه شناخته‌شده‌ای که دربردارنده جلد پنجم است به قدمت ۱۴۶۲/۸۶۶ (Vienna, N.F. 220a/Flügel II, Nr. 959) باشد، نسخه‌های قدیمی‌تری نیز بویژه از جلد‌های ۱، ۲ و ۴ در دست است، از آن میان نسخه ایاصوفیه ۳۱۰۹ (جلدهای اول و دوم، کتابت در ۱۳۳۷/۷۳۸؛ D.M.G.14 (جلدهای اول و دوم، کتابت در ۱۳۳۹/۷۴۰)؛ تهران، ادبیت ۸۱/۲۵ (جلدهای اول و دوم، کتابت در ۱۳۴۹/۷۵۰)؛ تهران، ملک ۴۰۹۳ (پایان جلد سوم، کتابت در محرم ۱۴۵۳/۸۵۷)؛ تهران، ملک ۳۹۰۰ (جلدهای اول و دوم، کتابت در ۱۴۵۴/۸۵۸)؛ نوروعثمانیه ۳۲۰۴ (۳) (جلدهای چهارم و پنجم، کتابت در ۱۴۶۶/۸۷۱)؛ بادلین ۱۴۷ (کتابت در ۱۴۸۱/۸۸۵)؛ مجلس ۶۶۰/۱۰ (کتابت در ۱۴۸۱/۸۸۶)؛ نوروعثمانیه ۳۲۰۳ (کتابت در ۱۴۸۵/۸۹۰). نگاه کنید به Storey/Bregel 1972, vol. 2, 769-775، و افشار / دانش‌پژوه ۱۹۷۳، جلد ۲، صص ۹۸-۱۰۰.

۱۰۱. همان‌طور که فلوگل در ۱۸۵۶ خاطر نشان کرده است (جلد ۲، ص ۱۸۸)، فرهنگ‌های لغت و شروح متنوع موجود درباره این اثر چنین کاری را آسان می‌سازد.